گفت و گو با محمد بسته نگار در مورد آخرین تحولات سیاسی ایران

مذاکره، ائتلاف، وفاق ملی

فرهاد ابراهیمی

محمد بسته نگار از فعالین ملی - مذهبی است که در سال ۱۳۲۰ متولد شد.
در سال ۳۹ پس از ورود به دانشکده حقوق, به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان و جبهه ملی درآمد که در آن سالها از فعال ترین تشکل های ملی و اسلامی صحنه سیاست ایران بودند. با تاسیس نهضت آزادی در اردیبهشت ۴۰ به عضویت نهضت درآمد و سه ماه بعد به همین دلیل به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان حضور فعال وی در قیام ۱۵خرداد باعث دستگیری مجدد وی گردید. اما پس از برگزاری نخستین دادگاه سران نهضت آزادی, از زندان آزاد شد. چند ماه بعد برای سومین بار به زندان افتاد و این بار به برازجان تبعید شد. بسته نگار در سال ۴۶آزاد شد اما رژیم شاه مانع ادامه تحصیل او در دانشگاه شد و شرط همکاری با ساواک و یا نوشتن تنفرنامه ای از امام خمینی, نهضت آزادی و دکتر مصدق را مطرح کرد که بسته نگار بدان تن نداد. در سال ۱۳۵۰ با خانم طاهره طالقانی فرزند مرحوم آیت الله طالقانی ازدواج نمود اما این امر موجب توقف فعالیت های سیاسی وی نشد و در سال ۵۱ برای چهارمین بار به زندان افتاد. وی طی این سالها در برگزاری مراسم سالگرد ۱۵ خرداد, شهادت دکتر شریعتی, شهادت سیدمصطفی خمینی و برپایی راهپیمایی های تاسوعا و عاشورا در سال ۱۳۵۷ که منجر به فروپاشی نظام سلطنتی گردید حضور فعالی داشت. پس از پیروزی انقلاب, وارد ساخت قدرت نشد و ترجیح داد به ادامه تحصیل بپردازد؛ اما همواره در انتقاد از مسوولین نظام از طریق صدور اطلاعیه ها و نامه های سرگشاده همراه با سایر دوستان خود فعال بوده است. وی همچنین تا زمان توقیف نشریه ایران فردا با آن همکاری داشت. در نخستین جمعه تابستان ۸۱ به منزل محمد بسته نگار رفتیم تا پای صحبت های شیرین ایشان بنشینیم:

جناب آقای بسته نگاربه عنوان اولین سئوال با توجه به اینکه شما یکی از مبارزین با سابقه قبل از انقلاب بوده اید آیا تا به حال از خود پرسیده اید برای چه با رژیم گذشته مبارزه کردید و آن را سرنگون کردید و آیا به اهداف مورد نظر رسیدید یا نه؟

-به نام خدا از وقتی که من حدود شانزده هفده ساله بودم (یعنی سالهای ۱۳۲۷) به علت برخورد با مسجد هدایت مرحوم طالقانی توسط رژیم گذشته، مساله مبارزه برای من جدی تر شد. آنچه که آن زمان همه ما را آزار می داد این بود که در جامعه نه حاکمیت قانون وجود داشت و نه آزادی. یعنی مسائلی که بعد از قضایای ۲۸ مرداد به وجود آمده بود فضای خفقانی در جامعه ایجاد کرده بود و تمام تلاش این بود که این حکومت خفقان تداوم یابد و رو به جلو رود و آزادی های مردم را مورد هجوم قرار دهد. لذا اساس تفکر آن جوانانی که به مبارزه با رژیم گذشته رفتند مبارزه با این معضلات بود و به خصوص من هم که در مسجد هدایت و انجمن اسلامی دانشجویان با مسائل گوناگون آشنا شده بودم و سپس با نهضت آزادی و دیدگاه های نفرات آن آشنا شدم , این موضوع در من به وجود آمد که مخالفت با ظلم و ستم مبارزه با فساد و اینکه باید به دنبال یک حکومت عادل بود باید شکل عملی به خود بگیرد به خصوص مهندس بازرگان می گفتند:" صرف اینکه آدم متدین باشد کافی نیست بلکه باید انسان به وظایف اجتماعی خودش هم عمل کند, این نیست که فقط به نماز و روزه فرد نگاه کنیم."

همچنین مسائل امنیتی هم نسبت به اوضاع اجتماعی آن زمان به این موارد اضافه شد و مجموع اینها دست به دست هم داد که مبارزه علیه رژیم قبل از یک طرف و تلاش در جهت استقرار یک حکومت عادلانه و حکومتی که مبتنی بر قانون و مبانی دینی باشد تقویت شود و تلاش شود چنین حکومتی شکل گیرد.

همانطوری که گفتید بسیاری از روشنفکران مذهبی نظیر مرحوم طالقانی مخالف استفاده ابزاری از دین بودند به نظر شما چه عواملی باعث شد که عده ای به نام دین آزادی‌های مشروع را زیر سوال ببرند که هنوز آثار آن بر جامعه دیده می شود.

- در آن زمان هم بین روشنفکران این مطرح نبود که یک حکومت تئوکراسی به وجود آید بلکه مساله این بود که آزادی, عدالت اجتماعی و دموکراسی که اصولش در مکتب ما وجود دارد محقق شود به همین دلیل تلاش می شد که این موارد عملا اجرا شود. منتهی بعد از مدتی حاکمیت یک طیف خاصی باعث شد که بیشتر به مسائلی نظیر آزادی و عدالت اجتماعی برای تثبیت حکومت و موقعیت خودشان بیاندیشند. لذا این تثبیت موقعیت نیز باعث شد که یکسری محدودیت هایی را در جامعه ایجاد کنند اکنون بعد از بیست سال از حاکمیت این افراد دیده می شود دوباره مساله مهم آزادی و دموکراسی مطالبه اصلی مردم است و این چیزی بوده که قبلا هم خواسته مردم بوده و برای آن انقلاب کرده اند و لذا این خواسته باید اجرا شود. البته برخورد حاکمیت و برخی افراد داخل حاکمیت در این زمینه ها خوب نبوده است اما در مجموع

با همه این مشکلات جوانان نباید عکس العملی فکر کنند و نسبت به هر عملی عکس العمل نشان دهند.

اگر ممکن است توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

- ببینید به عنوان مثال, مثلا در رژیم گذشته حکومت, فشار بسیار زیادی درمورد حجاب خانم ها اعمال می کرد که خانم ها بی حجاب باشند لذا در آن مقطع خیلی ها برای اینکه با حکومت مخالفت خود را نشان بدهند با حجاب ظاهر می شدند حالا در این موقع وضعیت برعکس شده یعنی نباید به گونه ای باشد که حالا صرف مقابله با حکومت بی حجابی را ترویج کنیم. بلکه باید تمام تلاش و کوشش انجام شود که مردم آگاهانه و با اطلاع کافی و اشتیاق به مسائل اجتماعی خود فکر کنند و بیاندیشند.

به نظر می رسد در مقطع کنونی خیلی از جوانان با تفکرات افرادی‌نظیر مرحوم آیت الله طالقانی, مهندس بازرگان و آیت الله منتظری همسو شده اند به نظر شما چه عواملی در این مدت (دوران پس از انقلاب) باعث شده که حتی با اینکه این افراد در میان جناح های حکومتی جایگاهی نداشته اند اما در میان مردم این افراد جایگاهشان روز به روز ارتقا می‌یابد؟

- مساله دموکراسی و حاکمیت ملی یک مساله است و مساله نظارت مردمی مساله ای دیگر. این مشکلی بوده که از زمان مشروطیت هم وجود داشته است که خود مرحوم نائینی نیز برای حکومت دو نوع دیدگاه قائل بود. یک نوع حکومتی که هر کاری را که می خواهد انجام می دهد و غالب مردم را رعیت و گوسفند حساب می کند. ولی دید مرحوم نائینی این بود که حکومت و حاکمیت را محدود به قانون (ضابطه) باشد. مرحوم نائینی آن موقع با دیدگاه خودش می گفت درمکتب شیعه آن عامل عصمت باعث می شود که جلوی خودسری گرفته شود منتهی می گوید عامل عصمت در عده ای خاص (دوازده چهارده نفر) بیشتر نیست پس بعدش باید چه کرد؟ وی معتقد بود بعد از آن باید یک عامل عصمتی از خارج به وجود آورد که این حاکم کنترل شود تا جلوی خودکامگی او گرفته شود.

وی برای این عاملی که می خواهد از خارج به وجود آید ۲ گزینه را پیشنهاد می کند یکی "قانون اساسی" که حکومت در این چارچوب حرکت کند و دیگری "نظارت دائم مردم" تا این نظارت باعث شود افرادی که در راس هستند دست از پا خطا نکنند.

بعد از انقلاب هم ما می بینیم که مردم برای آزادی بیان و نظارت بر قدرت, انقلاب کردند منتهی آن چیزی که در جامعه جایگاه واقعی خود را پیدا نکرد "نظارت مردمی" بود.

مثلا شما ببینید در افکار مرحوم طالقانی این مساله وجود دارد. ایشان در سخنرانی های قبل از فوتشان بر این مساله تاکید دارند و می گویند در راس نظام ما که یک فرهنگ استبدادی وجود داشته است باید این فرهنگ از بین برود و مردم باید نظارت کافی بر نظام داشته باشند و راه حل عملی نیز که ایشان مطرح کردند مساله "شوراها" بود چرا که مردم باید در کوچکترین کارها هم حق تصمیم گیری داشته باشند. این طور نباشد که مردم چند نفری را به عنوان نماینده مجلس یا شورا انتخاب کنند و به دنبال کار خود بروند یعنی در یک محله دور هم جمع شوند و مشکلاتشان را خودشان حل کنند و نمایندگان چند محله دور هم جمع شوند و مشکلات چند محله را حل کنند بعد نمایندگان چند محله جمع شوند و مشکلات شهر را حل کنند و الی آخر.

اما این مساله بعد از انقلاب به فراموشی سپرده شد برخی آمدند از مردم برای تثبیت موقعیتشان رای گرفتند و از رای مردم استفاده ابزاری کردند و یا هر جایی که دلشان می خواست مردم را برای میتینگ جمع می کردند ولی اینکه به مردم آگاهی دهند که بتوانند هم راه خودشان را تشخیص دهند و هم نظاره گر اعمال حاکمیت باشند نشد این است که دیده می شود هر چه به جلوتر هم می رفتیم این زاویه بزرگتر می شد تا به این وضعیت فعلی رسیده ایم. الان هم به نظر من مشکل این نیست که قانون را عوض کنیم و بهترین قوانین را تصویب کنیم و یا بهترین افراد را هم انتخاب کنیم بلکه مشکل این است که تا وقتی از پایین نظارت کافی نباشد بالاخره این حاکمیتی که وجود دارد (که معصوم نیستند) ممکن است به انحراف کشیده شوند.

به نظر شما راه کارهای عملی نظارت مردم بر حاکمیت و دولت چیست؟

- به نظرم بهترین نظارت مردمی بر حاکمیت وجود مطبوعات, احزاب و شوراها هستند از طرفی تشکیل نهادهای مدنی در هر شهر و برزنی (حتی اگر چند نفر هم گرد هم آیند) که با هم مشورت و کار کنند و تمرین کار جمعی و اجتماعی بودن را کنند حرکت بسیار مهمی است چرا که اینها آرام آرام نهادهای متوسطی میان توده مردم و حاکمین به وجود می آورند که باعث نظارت بر حاکمیت و انعکاس مطالبات و خواسته های مردم به حاکمان می شوند و این جاست که قدرت در کمترین درجه میل به فساد و استبداد قرار می گیرد.

اما از طرفی ممکن است عده ای راه حل های انقلابی و مبارزه علیه رژیم را پیشنهاد دهند که من معتقد به این کار نیستم, چرا که نه مصلحت است و نه به نفع مردم. ما شاهد چندین انقلاب بوده ایم و یک رژیمی رفته و یک رژیم دیگر جای آن آمده است, ولی همواره آش همین آش و کاسه همین کاسه بوده است. اما این بار ما باید مشکلات اساسی خود را از پایین با عقل جمعی و آگاهی دادن به مردم حل کنیم.

پیش شرط هایی که به نظر من ما را هر چه سریع تر به وفاق ملی نزدیک می کند عبارت است از: آزادی دانشجویان و زندانی های سیاسی مطبوعاتی و رفع حصر از بیت آیت الله منتظری

شما به سخنان و آثار مرحوم آیت الله طالقانی اشاره کردید که ایشان همواره بر نقش نظارت مردمی تاکید ویژه داشتند به نظر شما چرا در اوایل انقلاب که این تفکر جایگاه ویژه ای میان مردم داشت کم کم به کنار گذاشته شد و نقش مردم در عرصه امور کمرنگ تر شد؟

-به هر حال در آن مقطع عده ای خاص هنگام رسیدن به قدرت شرایط خفقان و محدود کردن آزادی را فراهم کردند اما نکته مهم تر این است که جامعه ما یک جامعه ای است که ۲۵۰۰ سال سابقه استبداد دارد و این فرهنگ استبدادی باعث شده در طول تاریخ همواره با مستبد مبارزه شود نه با استبداد یعنی مردم در طول این مدت تلاششان این بوده که یک نفر را کنار بگذارند و نفر دیگری بیاورند و دوباره نفر بعدی آمده همان کارها را ادامه داده است, لذا تمام تلاش ما باید این باشد که این فرهنگ را عوض کنیم.

بعد از انقلاب هم ما می بینیم که مردم برای آزادی بیان و نظارت بر قدرت, انقلاب کردند منتهی آن چیزی که در جامعه جایگاه واقعی خود را پیدا نکرد "نظارت مردمی" بود

به نظر شما راه عوض کردن این فرهنگ در توده مردم چه می باشد؟ و چه عواملی این کار را تسریع می کنند؟

- البته دو راه برای این امر پیشنهاد می شود یکی نظر مارکسیست ها که می گویند جامعه ای که باید به دموکراسی و آزادی برسد باید یک طبقه و قشر متوسطی روی کار بیاید در حدی که مثلا مالکیت خصوصی محترم شمرده شود و این عمل انجام نمی شود مگر اینکه تکنولوژی صنعت غرب وارد کشور ما شود و به تدریج از این جامعه طبقه متوسط شکل بگیرد. لذا این عده معتقدند که باید منتظر ماند تا این طبقه متوسط حاکم شوند تا این طبقه بتواند حامی آزادی و دموکراسی شود. به نظر من این دیدگاه حواله به ناکجا آباد است یعنی ما دست روی دست بگذاریم و صبر بکنیم تا مثلا بیست سی سال دیگر این حرکت رخ دهد. اما نظریه دوم این است که ما باید نهادهای مدنی را رشد بدهیم (مطبوعات, انجمن ها, احزاب و اصناف) یعنی این نهادها باید شکل بگیرد و در چارچوب این نهادها باید حرفمان را بزنیم. مثلا ممکن است جلوی مراسم سالگرد دکتر مصدق گرفته شود اما می توان حالا به مناسبت دیگری حرفها را زد و این راه دوم به نظرم الان در جامعه ما در حال عملی شدن است.

اگر ممکن است دلایل خود را نیز بفرمایید.

- ببینید در این بیست ساله یکسری تحولات در داخل جامعه ما رخ داده است ولی این تحولات در دوران دکتر مصدق وجود نداشت. این تحولات چیست؟ یکی اینکه نسبت جمعیت شهری روستایی عوض شده است در زمان دکتر مصدق جمعیت کشور حدود ۹۰ درصد روستایی بود و ۱۰درصد شهری ولی الان بالای ۷۰درصد جمعیت کشور شهری است. دوم سطح سواد درجامعه بالا رفته است. ما در زمانی ۱۰ هزار دانشجو داشتیم ولی الان بالای چند صد هزار دانشجو داریم. سطح آگاهی مردم ارتقا یافته است. سطح اطلاعات مردم بالا رفته و لذا اینها دست به دست هم می دهد و این حرکت را تسریع می کند من مثالی بزنم: جلال آل احمد در خاطراتش می نویسد در جریان کودتای ۲۸ مرداد, ۳ روز بود که کودتا شده بود ولی هنوز ایشان خبردار نشده بود ولی همان شبی که نیروهای ملی مذهبی را گرفتند اواسط بازرسی از منزل ما بود که رادیوهای خارجی اعلام کردند که در ایران این اتفاق افتاده است. فردا صبح همسایه روبروی ما گفته بود چه اتفاقی افتاده است در رادیوهای خارجی چنین و چنان گفته اند.

از طرفی نکته مهمتر این است که زنانی که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند وارد جامعه شده اند و در حال پیگیری حقوق و مطالباتشان می باشند. لذا مجموعه این عوامل باعث می شود طبقاتی رشد کند که دیگر نمی توان بر این طبقه به صورت رضاشاهی و پادشاهی حکومت کرد. بلکه باید متناسب با تفکر و مطالبات و خواسته آنها با این طبقه رفتار شود. لذا جامعه علیرغم درگیری ها و کشمکش ها به این سمت و سو در حال حرکت است یعنی حکومتی با این طرزتفکر در جامعه در حال حاکم شدن است یعنی اصلاحات علیرغم تمام موانع و مشکلات به این سمت در حال حرکت است و دیگر برگشت ناپذیر است. مثلا ببینید با تمام مشکلاتی نظیر قتل های زنجیره ای, حادثه کوی دانشگاه و حصر بیت آیت الله منتظری اصلاحات راه خودش را گم نکرده و مردم هنوز بر مطالبات خود پافشاری می کنند در صورتی که اگر یکی از این حوادث در دوران دکتر مصدق اتفاق می افتاد مصدق سرنگون می شد.

به نظر شما نقش جوانان و به ویژه زنان (همان طوری که شما گفتید نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند) در تسریع شکل گیری این طبقه متوسط و پیگیری حقوقشان از دولت و حکومت چیست؟

- ببینید من مثالی در مورد حقوق زنان بزنم در سال ۱۳۰۴ مرحوم مدرس به مجلس می آید و می گوید: من خبری شنیده ام که بدنم لرزید- شنیده ام که جایی گفته اند زنها حق انتخاب کردن دارند. این خلاف دین و مبانی آن است ولی در سال ۳۱ دکتر مصدق می آید دو برنامه را دنبال می کند یکی ملی شدن صنعت نفت و دیگری اصلاح قانون انتخابات, قانون انتخابات را اصلاح می کند و به معرض افکار عمومی می گذارد. در آن قانون قبلی قید شده بود که بانوان حق انتخاب کردن ندارند, ولی این قانون اصلاح می شود. اگر به روزنامه های آن زمان دقت کنیم می بینیم حتی از مراجع بزرگ عالیقدر تقلید تا تمام روحانیت همه می گویند حق انتخاب کردن زنان خلاف ضروریات دین است. مراجعی مانند آیت الله بروجردی, صدر و... می گویند این کار خلاف دین است و حتی مراجعی نامه ای تهیه می کنند و آیت الله گلپایگانی به یک نفر که طرفدار جبهه ملی بوده این نامه را می دهد و در مجلس قرائت می شود. حتی آدم های روشنفکر و لائیک هم می گویند اگر نظر اکثریت مردم هم این بود ما حرفی نداریم. سال ۴۱ هم که نهضت روحانیت شروع می شود یکی از مواردی که مطرح می شود این است که چرا در قانون گفته شده است زنان حق رای دارند؟!لذا از همان سالهای ۴۱ و ۴۲ که زنان وارد جامعه می شوند و سطح تحصیلاتشان بیشتر می شود انقلاب اسلامی هم با این دید متولد می شود که زنان هم حق انتخاب کردن و هم حق انتخاب شدن را دارند و

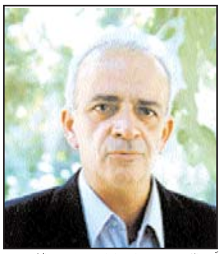

آیت الله خمینی هم این را تایید می کنند و الان مرتجع ترین روحانیون نیز این را پذیرفته اند. پس الان زنان به جامعه خود را تحمیل کرده و مطالبات خود را پیگیری می کنند به هیچ عنوان کسی نمی تواند زن را به عقب برگرداند و هر کس بیاید ناچار است به حقوق آنها تن در دهد یعنی اگر زنان در جایی استخدام می شوند باید با مردان دارای حقوق مساوی باشند. لذا تامین مطالبات این قشر را محافظه کارترین افراد و گروهها نیز نخواهند توانست جلوی آن را بگیرند و این چیزی است که اکنون واقعیت جامعه ما شده و کسی نمی تواند در برابر آن مقاومت کند.

منظور از وفاق ملی این است که هر گروهی به اندازه ای که در جامعه پایگاه دارد و اتکا به مردم دارد حرف بزند و سهم خواهی کند

اگر اجازه بدهید بحث را عوض کنیم و درباره مسائل روز نیز صحبت هایی داشته باشیم اخیرا در روزنامه ها و رسانه ها به صورت وسیع صحبت هایی از "وفاق ملی" مبنی بر ائتلاف نیروهای ملی مذهبی با برخی نیروهای داخل حاکمیت سخنانی به میان آمده بود اگر ممکن است در این زمینه توضیح بیشتری بفرمایید.

- در این جا سه موضوع با هم مخلوط شده است یکی بحث وفاق ملی, یکی مذاکره و دیگری بحث ائتلاف. درابتدای ورود آقای دکتر یزدی, آقای محبیان در روزنامه رسالت مساله ائتلاف را مطرح کرد و همین طور دنبالش گرفته شد و بحث ها وسیع شد و عده ای نیز باورشان شد که واقعا خبرهایی است در حالی که بحث هیچ گونه ائتلافی تا حالا مطرح نبوده است منتهی مساله دیگر بحث "مذاکره" است. البته در بحث مذاکره حضرت علی (ع) هم با مخالفش مذاکره می کرده و از نظر من هیچ مانعی در زمینه مذاکره نیز وجود ندارد اما در این زمینه هم تاکنون هیچ اتفاقی نیافتاده است.

در مورد بحث "وفاق ملی" نیز این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که واقعا منظور از وفاق چیست؟ به نظر من منظور از وفاق ملی این است که هر گروهی به اندازه ای که در جامعه پایگاه دارد و اتکا به مردم دارد حرف بزند و سهم خواهی کند یعنی گروهی که ۱۵ درصد جمعیت با او همراه است سهم ۸۰ درصد نخواهد یا گروهی که هیچ پایگاهی ندارد به دنبال فرصت طلبی و نفوذ و سهم خواهی نباشد. از طرفی این نکته را من همیشه گفته ام اولا نیروهای ملی مذهبی تا حالا دنبال قدرت نبوده اند. ثانیا الان عده ای اصرار دارند که این ائتلاف شکل بگیرد ولی عده ای مخالف شکل گیری این ائتلاف هستند. اما به هر حال آنچه که برای ما مهم است چسبیدن به قدرت مطرح نیست بلکه مهم نقد قدرت و نظارت بر امور است. البته ممکن است زمانی فرا برسد که انتخابات آزاد شود و این نیروها در انتخابات شرکت کنند و رای بیاورند اما این با مساله حاکمیت و رسیدن به قدرت فرق دارد بلکه یک حرکت ملی و مردمی است که فراهم شدن چنین شرایطی هم به این زودی ها بعید است.

به نظر شما مهمترین شروط و راهکارهایی که بتوان به وفاق ملی نزدیک شد تا کلیه نیروها و گروهها در کنار هم به توسعه و پیشرفت کشور سعی و اهتمام ورزند چیست؟

- همان طوری که گفتم اولا هر گروهی باید به اندازه قبولیتش در جامعه حرف بزند. ثانیا همه به حاکمیت قانون تن در دهند. حاکمیت قانون این نیست که قانون به نفع یک طبقه یا گروه استفاده شود. بلکه مفهوم حاکمیت قانون را باید در چارچوب حاکمیت ملی بپذیرند. پیش شرط هایی که به نظر من ما را هر چه سریع تر به وفاق ملی نزدیک می کند عبارت است از: آزادی دانشجویان و زندانی های سیاسی مطبوعاتی, رفع حصر از بیت آیت الله منتظری و این به نظرم حداقل پیش شرط هایی است که باید عملی شود.

به هر حال هم اکنون به علت فزون خواهی برخی گروهها و از طرفی انحصاری کردن اصلاحات از طرف گروههایی دیگر شاهد یک انسداد در فضای سیاسی کشور هستیم و لذا این امر باعث از دست رفتن روز افزون منابع انسانی و مادی کشور شده است به طوری که نرخ مهاجرت مغزها و یا فرار سرمایه ها در حال افزایش است به هر حال برای خروج از این وضعیت به نظر شما اصلاح طلبان واقعی چه راهکارهایی را باید اتخاذ کنند که هم پایگاه مردمی خود را حفظ کنند و هم فضای سیاسی از این حالت انسداد و رکود خارج شود؟

- ببینید یک طبقه ای که من اشاره کردم هم اکنون درحال رشد روزافزون است, ولی در مقابل آن یک طبقه سنتی هم وجود دارد این طبقه سنتی هم قوی است و از بین رفتنی نیست و اگر هم کسی بخواهد به این زودی ها نخواهد توانست آن را نابود کند. به هر حال تلاش هایی از هر دو طرف صورت گرفت تا دیگری را از بین ببرند و دیگری حذف کنند اما حالا به این نتیجه رسیده اند که همدیگر را نمی توانند حذف و نابود کنند. پس لازم است تعاملی میان این دو طبقه به وجود آید لذا این باعث می شود عناصر افراطی و فرصت طلب دو طرف ریزش پیدا کنند از آن طرف هم سیاست خارجی براین اصل استوار می شود که باید یک دموکراسی در این کشور به وجود آید تا بتواند قراردادهایش را راحت تر منعقد کند. یعنی به هر حال اگر قرار هم است که یک حکومت دیکتاتوری باشد اما باید وجهه مردمی داشته باشد ولی الان طیف هایی در داخل و خارج به هیچ عنوان حاضر نیستند که طیف های ملی مذهبی و مصدقی را در خودشان راه دهند به نظر ما هم مصلحت نیست که ملی مذهبی ها وارد حاکمیت شوند ولی همین که نقاد و ناظر امور باشند امر بسیار مهمی است و مثلا اگر قراردادی با مجلس یا دولت منعقد شد که ۲۰ درصد منافع ملی ما لحاظ شده ما انتقاد می کنیم تا این ۲۰ درصد افزایش پیدا کند و تبدیل به ۴۰یا ۵۰یا ۸۰درصد شود. اگر چنین عملی رخ دهد باید کاری کنیم که این تعامل زودتر انجام شود یعنی قبل از اینکه این تعامل با ما انجام شود این تعامل ابتدا باید بین خود گروه های داخل حاکمیت انجام شود که این به مصلحت جامعه است. چرا که ما واجد یک طیف منسجم و قوی همانند قبل از انقلاب نیستیم که دشمن و هدف مشترک داشته باشند بلکه الان آذربایجان برای خودش, کردستان و سیستان و بلوچستان یا خوزستان برای خودشان ساز می زنندکه این خطر تجزیه را دو چندان می کند. لذا ابتدا باید تلاش کرد اول مملکتی باقی بماند و بعد به دنبال ائتلاف و... باشیم, ولی اینکه سعی کنیم چند گروه را از بین ببریم تا گروه راست یا چپ در حاکمیت باشند هم درست نیست الان ما در چنین فضایی بسر می بریم که خطر تجزیه جدی است. از طرفی باید این را مدنظر قرار دهیم که اگر آمریکا هم بیاید برای ما دموکراسی به ارمغان نمی آورد. حدود ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد آمریکا حضور داشت اگر می خواست دموکراسی بیاورد الان وضع ما این نبود خیلی ها ممکن است اظهار خوشحالی کنند که آمریکا می آید ولی واقعیت این است که آمریکا برای ما دموکراسی به ارمغان نمی آورد یعنی خارجی ها دلشان برای منافع ملی ما نسوخته است پس تنها راه برای نجات مملکت تعامل نیروها و گروه ها است البته نه تعامل با ما, بلکه ابتدا با تعامل گروههای خودی که داخل حاکمیت هستند باید این اجازه را به گروههای دیگر بدهند که بتوانند حالت نقادی و نظارت گونه خود را بر حاکمیت و دولت ایفا کنند.

پس از منظر شما تعامل نیروها و گروههای داخلی باعث می شود سیاست های داخلی و خارجی ما در آینده یک جنبه عقلانیت و خردگرایی پیدا کند و ائتلاف گروهها زیاد مطرح نیست؟

- دقیقا باید تلاش کنیم به این سمت برویم نباید به فکر انقلاب دیگر یا استقبال از کودتا یا ورود نیروهای خارجی به کشور باشیم چرا که هیچ یک از این گزینه ها مطلوب نخواهد بود چرا که این عوامل خطراتی مثل تجزیه و تخریب دوباره کشور را دارد ولی اینکه به مسائل جامعه به صورت عقلانی و خارج از احساسات و عاطفی نگاه شود بسیاری از مسائل و معضلات ما را حل خواهد کرد این گونه فکر نکنیم که مثلا اگر من را شکنجه کرده اند یا به زندان انداخته اند حالا باید بر ضد رژیم هر کاری را انجام دهم این تفکر درست نیست بلکه باید گذشت داشته باشیم و ببینیم منافع ملی کشور در اتخاذ کردن چه سیاست هایی تامین می شود و آنها را با مردم در میان بگذاریم و به جلو برویم.